

فصلنامه دانش انتظامی سمنان ، دوره یازدهم ، شماره چهارم ، تابستان ۱۴۰۰

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۵/۰۴

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۶/۱۴

صفحات: ۱۰۷ - ۸۵

درآمدی بر رسالت پلیس از منظر فقه و حقوق شهروندی

نویسنده:

عصمت عسکری *

چکیده

پلیس، در نظام های سیاسی و حقوقی، یکی از مهم ترین نهادهای حاکمیت عمومی از سوی قدرت حاکم بر جامعه است. امروزه، پلیس به صورت رسمی و بر اساس صلاحیت های مشخص، ابزار حکومت ها برای تأمین و تضمین امنیت پایدار در جامعه و مقابله با جرائم و ناهنجاری های رفتاری است. این امر، رسالت های مهمی بر عهده نهاد پلیس می گذارد. در فقه سنتی اسلامی، با واژه پلیس روبرو نیستیم و اساساً نهاد پلیسی گری، از ابداعات حقوق عرفی غربی است ولی با این حال، در فقه، با نهادی روبرو هستیم که حسب نام دارد که در فقه سنتی اسلامی، ابزار و سازوکاری در دست حاکمیت به منظور نظارت بر رفتارها، هدایت رفتارها و جلوگیری از انحرافات رفتاری بوده است. از سوی دیگر، امروزه، حوزه فعالیت ها و صلاحیت های نهاد پلیس، به وضوح با قلمرو حقوق شهروندی افراد در ارتباط تنگاتنگ قرار می گیرد به نحوی که هر عملکرد خلاف قاعده و معارض با استانداردهای حرفه ای و قوانین و مقررات مصوب در زمینه اقدام پلیس، می تواند به راحتی، نقض حقوق شهروندی را به دنبال داشته باشد. در این نوشتار، سعی شده است ضمن بررسی تعریف پلیس در حقوق عرفی، نهاد حسب فقه سنتی اسلامی و یکسان انگاری آن با نهاد پلیس در حقوق عرفی امروز، بررسی شود. همچنین کارکرد نهاد پلیس در صیانت از حقوق شهروندی مورد بررسی قرار گرفته است. نوع این تحقیق، بنیادی و رویکرد آن، توصیفی- تحلیلی، روش انجام آن، مطالعه کتابخانه ای و ابزار گردآوری اطلاعات در آن، فیش برداری است.

کلمات کلیدی: پلیس، حسب، فقه سنتی، حاکمیت، حقوق شهروندی.

مقدمه

در دنیای امروز و در ساختارهای حاکمیتی، پلیس، یکی از مهم ترین و اصلی ترین ابزارها و سازوکارهاست. نهاد پلیس، در طول تاریخ، تحولات مهمی را به خود دیده و به نظر می رسد از حیث تاریخی، ریشه آن را بتوان در فقه سنتی اسلامی و در پیش بینی نهاد حسبه و نهاد محتسبان مشاهده کرد. در قدیم و در فقه سنتی اسلامی، نهاد حسبه، با وظایف و کارکردهای مشخص، به منظور بازوی اجرایی و عملیاتی حاکمیت ها برای کنترل و نظارت های خاص بر اصناف و مشاغل و حرفه ها و نظارت های عام بر رفتار شهروندان و جلوگیری از نزاع ها و انحرافات رفتاری تعریف شده است. با گذشت زمان، نهاد حسبه، به صورت جامع تر و کامل تر و با شرح وظایف و صلاحیت های مشخص و معین، به نهاد پلیس در دنیای امروز تبدیل شده است.

به دلیل شرح وظایف مهم و اساسی که برای حسبه در دنیای قدیم و برای پلیس در دنیای مدرن تعریف و معین شده، می توان این دو و به ویژه پلیس در دنیای فعلی و در روزگار معاصر را دارای رسالت ها و کارکردهای مهمی در تأمین امنیت پایدار در جوامع انسانی و در مسیر نظارت و پایش دائمی رفتارها و کنش های روزمره شهروندان دانست. این رسالت ها، در واقع، از یک سو، اهمیت و جایگاه و کارکرد نهاد پلیس را در دنیای پیچیده امروز مشخص می سازد و از سوی دیگر، گواه بر این واقعیت است که به سبب ارتباط روزمره و تنگاتنگ پلیس با شهروندان، هر خطا در تصمیم گیری، محاسبه و اقدام از سوی نهاد پلیس، به وضوح می تواند به نقض و پایمالی حقوق شهروندی منتهی گردد و کاملاً بر خلاف کارکردها و رسالت های سنتی پلیس محسوب شود و خود، به منبع ترس مزمن شهروندان از اقدامات و تصمیمات حاکمیتی تبدیل گردد.

در نوشتار حاضر، سعی شده است ضمن تعریف نهاد پلیس در حقوق عرفی، نهاد حسبه در فقه سنتی اسلامی مطالعه و مقوله یکسان انگاری حسبه با پلیس در حقوق عرفی، بررسی شده است. در ادامه، رسالت های نهاد حسبه در فقه اسلامی و تحلیل آن با رسالت های نهاد پلیس در حقوق عرفی، جایگاه و کارکرد نهاد پلیس در صیانت از حقوق شهروندی و نیز تجاوز از حدود صلاحیت های قانونی از سوی پلیس و نقض حقوق شهروندی، مورد

مطالعه قرار گرفته اند. در پایان نیز از گفته ها و مطالب ارائه شده نتیجه گیری صورت گرفته است.

۱- تعریف پلیس در حقوق عرفی

پلیس، واژه ای فرانسوی است که از واژه «پولی تی» (polity)، به معنای «شکلی از حکومت یا یک هیات سیاسی مشخص» گرفته شده است. کلمه «پلیس» به لحاظ لغوی از ریشه یونانی «پولی تیا» (poitia) به معنای «شهر و اداره امور شهر» مشتق شده و در قرن چهاردهم میلادی به «پلیسی» و سپس در قرن پانزدهم به «پلیس» تغییر نام یافت که مفهوم آن «قاعده و قانون اداره شهر و مقررات لازم برای استقرار نظم در شهرها» دانسته اند. (روشن، ۱۳۹۲: ۱۴)

درفر هنگ فارسی دهخدا، پلیس در معنای «شهربانی، نظمیه، پاسبان و پاسبانی» به کار رفته است. در کنار این معانی، گاه پلیس در معنای «مجموعه قواعدی که دولت بر جامعه به منظور حفظ نظم و آرامش و امنیت کشور تحمیل می کند» به کار گرفته می شود. (دهخدا، ۱۳۸۹: ۱۴۴۳) در تعریف دیگری پلیس به معنای «حفظ نظم و آرامش کشور» و «سپاهی که نگهبان شهری است» تعریف شده است. (عمید، ۱۳۹۲: ۸۴۷) فرهنگ آریانپور نیز پلیس را اینگونه تعریف کرده است: «پلیس یک سازمان اجتماعی است که عهده دار اجرای مقررات امنیت داخلی یک کشور و اعمال قدرت قانونی برای حفظ امنیت و آرامش است.» (آریانپور، ۱۳۸۷: ۵۸۱)

علمای حقوق در بیان تعریف پلیس، تعاریف مختلفی را ارائه داده اند. ارجمله پروفیسور فارلیک بیان داشته است که پلیس عبارت است از: «یک سازمان دولتی که مأموریتش حمایت از قانون اساسی، جلوگیری از تخطی، تأمین نظم عمومی و حفظ مال و جان اشخاص می باشد.» (کاملی، ۱۳۸۹: ۴۴) ماکس وبر جامعه شناس مشهور آلمانی نیز پلیس را جلوه قدرت مشروع و عقلانیت ابزاری دیوانسالاری دولت برای استقرار نظم و امنیت در جامعه معرفی می کند. (همان: ۵۴)

در طول زمان، این واژه در مفاهیم مختلف به کار برده شده است. به عنوان مثال در فرانسه، سه مفهوم متفاوت برای کلمه پلیس ذکر شده است: مفهوم اول که مفهومی وسیع و دربرگیرنده کلیه رشته های حقوق است، عبارت از مجموعه مقرراتی است که به وسیله

مقامات عمومی وضع و بر افراد جامعه تحمیل می شود. مفهوم دوم که محدودتر است شامل وضع و اجرای مقررات مربوط به تأمین آسایش، امنیت و بهداشت عمومی است. مفهوم سوم پلیس که کاربرد وسیع تری پیدا کرده، به معنی سازمانی است که کارکنان آن وظیفه اجرای مقررات مربوط به آرامش و امنیت و بهداشت عمومی را بر عهده دارند. در جامعه آمریکا، پلیس به عنوان سازمانی شناخته شده که به منظور برقراری نظم و امنیت، جلوگیری از وقوع جرم، کشف جرم، دستگیری مجرمین و اجرای مجازات ایجاد شده است. (عباسی و کاشفی، ۱۳۹۷: ۴۱)

در ایران نیز واژه پلیس در مورد سازمان های شهربانی و ژاندارمری سابق استفاده شده و با ادغام سازمان های سابق و تشکیل نیروی انتظامی، این لفظ در مورد سازمان اخیرالذکر به کار برده می شود. با توجه به تشکیلات جدید پلیس در ایران، تعریف زیر از پلیس قابل ارائه است؛ نیروی انتظامی سازمانی است مسلح که در تابعیت فرماندهی کل قوا و وابسته به وزارت کشور بوده و هدف از تشکیل آن استقرار نظم و امنیت و تأمین آسایش عمومی و فردی و نگهبانی و پاسداری از دستاوردهای انقلاب اسلامی در قلمرو کشور جمهوری اسلامی ایران است.» در قرون هجدهم و نوزدهم میلادی، مفهوم و کاربرد واژه پلیس شکل محدودتری داشت؛ اما این اصطلاح امروزه بیشتر برای توصیف نیروی اجتماعی شهری، که حفظ نظم عمومی و اجرای قانون را برای پیشگیری از جرایم، مجازات بزهکاران و کشف جرایم بر عهده دارد مورد استفاده قرار می گیرد. نیروی پلیس در کشورهای مختلف حسب اقتضاء وابسته به سازمان ها و وزارت خانه هایی مانند: شهرداری، دادگستری، کشور و جاهای دیگر است. اما در ایران تحت عنوان «نیروی انتظامی» شناخته شده و سازمانی است تحت تبعیت فرماندهی کل قوا و از طرفی وابسته به وزارت کشور که طبق قانون استخدامی مربوط، در زمره نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران به شمار می رود. از منظر جامعه، پلیس سازمانی برای حل مشکلات بشری، حراست و نگهبانی از امنیت، برقراری نظم و مجازات متخلفان است. دستگیری متخلفان و قانون شکنان، ارائه خدمات اجتماعی و امنیتی مثل: برقراری نظم در رفت و آمد شهری و حضور به موقع در مواقع بروز خطر در سطح شهر نیز اجزای تعریف جرم شناسان از پلیس را تشکیل می دهد. همچنین از نگاه دولت گرایان، پلیس جلوه اقتدار یک نظام سیاسی و مرجعیت و استقلال آن در عرصه جامعه می باشد. از یک چشم انداز دیگر، پلیس دستگاهی است که شرایط را برای همکاری میان دولت و حوزه عمومی فراهم می کند. بنابراین پلیس، نقشی مضاعف دارد؛ زیرا از یک

سو نیروی دولتی اجبار آمیز است که قدرت مشروع اجبار فیزیکی را به صورت قانونی در اختیار دارد و از سوی دیگر یک نیروی مدنی است که هیچ فاصله ای میان او و مردم از این حیث وجود ندارد. کارکرد و عمل پلیس چون زمانمند و تکرار شونده است، یک فعالیت نهادی محسوب می شود.

۲- بررسی نهاد حسبه در فقه سنتی اسلامی و یکسان انگاری آن با نهاد پلیس در حقوق عرفی

یکی از نهادهایی که در فقه سنتی اسلامی پیش بینی شده و وظایف و صلاحیت های مشخصی در راستای تأمین امنیت پایدار و امر شهروندان نسبت به کارهای مجاز و نهی آن ها از کارهای ممنوع برای آن در نظر گرفته شده، نهاد حسبه است که به نظر می رسد می توان آن را معادل پلیس در حقوق عرفی امروز محسوب کرد. در این قسمت، سعی می شود نهاد حسبه در فقه اسلامی مورد بررسی قرار گیرد.

در تعریف حسبه معانی مختلفی را بیان داشته اند که از آن جمله می توان به تعبیری همچون «نیکویی در تدبیر و اداره امور» و «خبرجویی کردن» و «انکار و خرده گیری بر کار زشت کسی» اشاره نمود. (صرامی، ۱۳۷۷: ۱۵) حسبه، یکی از نهادهای حکومتی یا ولایات دینی است که از دیر باز بین اهل سنت شناخته شده و در کتاب های مربوط به احکام السلطانیه و مانند آن، از آن یاد شده است. ماوردی و ابویعلی از فقهای قرن پنجم هجری حسبه را امر به معروف در زمانی که آشکارا ترک شود و نهی از منکر در زمانی که آشکارا بدان پرداخته شود تعریف کرده اند. (طوسی، ۱۴۱۸ ق: ۴۱)

عبدالرحمان شیزری نیز در قرن ششم حسبه را امر به معروف و نهی از منکر و اصلاح بین مردم معرفی کرده است. (طبرسی، ۱۳۹۵ ق: ۴۵) فقهای اهل سنت در رابطه با محتسب قائل به ولایت بوده و وجوب حسبه بر وی را از نوع وجوب عینی دانسته اند. (نوری طبرسی، ۱۹۹۱ م: ۸۱) از این رو ماوردی و ابویعلی عدالت، صاحب نظر بودن، قطعیت در اجرای احکام دین و آگاه بودن به منکرات آشکار را از جمله شرایط محتسب دانسته و در رابطه با علم محتسب بر معروف و منکر دو نظر را مطرح نموده اند. نظریه نخست دایر بر اجتهاد محتسب در احکام شرعی است و نظریه دوم قائل به این است که لزومی بر اجتهاد محتسب وجود ندارد بلکه وی می باید از منکرات مسلم و غیر اختلافی بین فقها آگاهی داشته

باشد. (صرامی، ۱۳۸۹: ۵۳) شیخری از جمله فقهای است که قائل به نظریه اجتهاد محتسب می‌باشد. (ابراهیم زاده گرجی، ۱۳۹۱: ۶۵)

با توجه به آنچه که فقها در رابطه با وظایف و اختیارات محتسب بیان داشته‌اند صلاحیت‌های محتسب را می‌توان در موارد ذیل احصاء نمود:

نظارت بر بازارها و صاحبان حرف از جمله نظارت بر قیمت‌ها و ترازوها

نظارت بر اخلاق عمومی جامعه بویژه از دیدگاه احکام شرع

نظارت بر عبادات از حیث اینکه نمازهای جمعه و جماعات بخوبی انجام شوند و ائمه در روند صحیحی قرار بگیرند

نظارت بر سلامت، نظافت و انتظامات راهها و ساختمانهای شهر

وظایف قضائی محدود محتسب در رسیدگی به شکایات نسبت به مواردی همچون کم فروشی، حيله در کالاهای مورد خرید و فروش و تأخیر بدهکاریها

دیگر وظایف که بطور کلی در عمل به نیکی‌ها و دوری از بدی و منکرات داخل می‌شود، مانند حمایت از حیوانات بارکش (منصوری، ۱۳۸۰: ۵۱)

آنچه که در رابطه با محتسب باید مورد اشاره قرار داد و بی ارتباط با بحث حریم خصوصی نیست آن است که فقهای اهل سنت قائل به این شده‌اند که محتسب نمی‌تواند درباره محرماتی که پنهانی و غیر آشکار انجام می‌شود، جستجو و تجسس کند. البته چنانچه منکری سبب هتک حرمت و از بین بردن حقی باشد در این صورت گفته شده است که محتسب می‌تواند به جستجو و تفتیش بپردازد. (عمیدزنجانی، عباسعلی و لطفعلی عنایتی، ۱۳۸۶: ۳۰)

در فقه شیعی، حسب عنوان یک نهاد حکومتی مورد توجه نبوده است و درباره آن تحقیق چندانی بعمل نیامده است در آثار فقهای متأخر شیعی اصطلاح حسب بیشتر درخصوص امور حسبی بکار رفته است که مراد از آن تکالیف و وظایفی است که شارع مقدس هرگز راضی بر ترک آنها نیست و چنانچه کسی به انجام آن اقدام نکند برخلاف رضایت شارع بر زمین خواهد ماند. سید بحر العلوم نیز ضمن بحث مفصلی بیان داشته است که: «حسبه به معنای قربت است و مراد از آن تقرب جستن به خداوند متعال است و مورد

حسبه هر کار نیکی است که می‌دانیم شرعاً وجود آن در خارج خواسته شده است، بدون اینکه انجام دهنده‌ی ویژه‌ای داشته باشد.» (جوان آراسته، ۱۳۹۱: ۶۳)

بدین ترتیب، مشخص است که در فقه سنتی اسلامی، نهاد حسبه، دارای جایگاه خاصی در فرایند تأمین امنیت پایدار در جامعه بوده و کسانی که مجری این نهاد محسوب می‌شده‌اند یعنی محتسب‌ها نیز در واقع، بازوی حکومت برای نظارت و کنترل رفتارها و مقابله با حرکات و رفتارهای ضد امنیتی قانون شکنان بوده‌اند. بنابراین، به نظر می‌رسد می‌توان نهاد حسبه را تا حدود زیادی معادل نهاد پلیس در حقوق عرفی امروز محسوب کرد. این موضوع در قسمت بعد، بررسی می‌کنیم.

۳- رسالت‌های نهاد حسبه در فقه اسلامی و تحلیل آن با رسالت‌های نهاد پلیس در حقوق عرفی

نهاد حسبه یکی از تشکیلات اداری، مذهبی مسلمانان در دوره خلافت اسلامی بوده که وظیفه آن نظارت بر اداره امور شهری و رفتار شهروندان بر پایه احکام دینی و عرفی جامعه اسلامی بوده است. این سازمان وابسته به تشکیلات قضایی بوده و ریاست آن را محتسب بر عهده داشته است. سازمان حسبه پیش از آن که هویتی اداری داشته باشد، دینی بوده است و بنا بر دیدگاه اندیشمندان مسلمان نزدیک‌ترین پیوند را با فریضه امر به معروف و نهی از منکر داشته است. (جهانبخش و شیدانی، ۱۳۹۵: ۱۰۰)

در میان منابعی که از حیث فقهی و حقوقی به تبیین جایگاه نهاد حسبه پرداخته‌اند، کتاب «احکام السلطانیه» اثر ماوردی، قدیمی‌ترین متن است. وی در این کتاب، سعی کرده است وظایف اصلی حسبه و محتسبان را برشمارد که عبارتند از: ۱- نظارت دائمی بر کاسب‌ها و صنف‌ها و پیگیری موارد احتکار کالا، کم‌فروشی، تقلب در فروش و ...، ۲- نظارت عمومی بر امور روزمره شهروندان به ویژه در شب‌ها به وسیله گشت زنی در محله‌ها و جلوگیری از نزاع‌ها و سرقت‌ها، ۳- ارائه گزارش‌های دائمی به متولیان نهادهای حاکمیتی و قضایی برای پیگیری جرائم ارتكابی و دستگیری مجرمان و محاکمه آن‌ها، ۴- امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از نقض حدود الهی در قلمرو جامعه مسلمانان. (ماوردی، ۱۴۰۶ ق: ۲۵۲)

بدین ترتیب، ملاحظه می‌گردد که در واقع، در فقه سنتی، نهاد حسبه و محتسب‌ها، ابزار اجرایی حکومت اسلامی در نظارت‌های خاص و عام بر جامعه است. در واقع، نهاد حسبه، از جمله نهادهای تشکیلات اداری حکومت‌های مسلمان در برقراری بخشی از امنیت اجتماعی شهرها و حفظ اخلاق عمومی و سلامت فضای کسب و کار و رعایت امور شرعی در جامعه بوده و در این زمینه‌ها، این نهاد، نقش مهم و عمده‌ای برعهده داشته است. نهاد حسبه که گاه از آن به «دیوان احتساب» نیز یاد شده است (مرتضوی، ۱۳۸۶: ۴۱)، بنابر ضرورت اجرای فریضه امر به معروف و نهی از منکر در جامعه و به صورت نهادی وابسته به تشکیلات قضایی پدید آمدن در طول زمان و با گسترش حوزه‌های رفتاری شهروندان، گستره وظایف آن، به نظارت و پایش دائمی امور اقتصادی، اجتماعی و امنیت عمومی جامعه اسلامی تسری یافت.

با روی کار آمدن امپراطوری عثمانی، نهاد حسبه، رفته رفته از تشکیلات حکومتی و قضایی جوامع اسلامی، رخت برپست و نهاد پلیس، تحت تأثیر نحوه حکومتداری در کشورهای غربی شکل گرفت و به تدریج، در جوامع اسلامی نیز راه یافت. امروزه، پلیس، رسماً دارای تشکیلات اجرایی خاص خود است و برای فعالیت در عرصه تأمین امنیت پایدار در همه جوانب و ابعاد زندگی فردی و اجتماعی شهروندان، دارای قوانین و مقررات رفتاری خاص خود است. (بادکوبه، ۱۳۸۰: ۵۱)

در حقوق موضوعه امروز، پلیس، مهم‌ترین و اصلی‌ترین سازوکاری است که حاکمیت‌ها برای ارتقا و افزایش امنیت اجتماعی در همه ابعاد و جنبه‌هایش، تعریف کرده‌اند و برای آن، ساختار، تشکیلات و شرح وظایف مشخص قائل شده‌اند و برای اقدام جهت جلوگیری از نقض امنیت و ارتکاب جرائم مختلف، صلاحیت‌های خاص در نظر گرفته‌اند. بدین ترتیب، به نظر می‌رسد نهاد پلیس در حقوق موضوعه عرفی امروز، از حیث تاریخی، ریشه در همان نهاد حسبه در فقه سنتی و نیز در تشکیلات اداری و قضایی و حاکمیتی سنتی در دوران‌های گذشته دارد.

۴- جایگاه و کارکرد نهاد پلیس در صیانت از حقوق شهروندی

پلیس، از دیرباز، یک بازوی مهم و محوری برای حاکمیت در اجرای سیاست جنایی است و نحوه ارتباط و تعامل این نیرو با شهروندان، نقش و تأثیر مستقیم بر میزان رضایت و

سطح اعتماد عمومی نسبت به حاکمیت دارد. پیمایش‌های گسترده و نیز نظریه پردازی‌های علمی پیرامون نحوه ساخت بندی تعامل پلیس - به عنوان یک نماینده و کارگزار مهم حاکمیت - با مردم، آشکارا دلالت بر این دارد که به هر میزان، سیاست‌ها و تدابیر پلیس، با موازین و الگوهای مترقی حقوق شهروندی منطبق تر و سازگارتر باشد، همراهی جامعه شهروندی با این سیاست‌ها و تدابیر بیشتر و سطح فرمان‌پذیری شهروندان از پلیس و حاکمیت بالاتر است. در مقابل، به هر اندازه سیاست‌ها و تدابیر پلیس، از توقعات و نیازهای واقعی جامعه دورتر باشد، شهروندان، کمتر با فرایند اجرای آن‌ها همراه می‌شوند و این وضعیت، رفته رفته فاصله میان پلیس و شهروندان را بیشتر و شکاف میان آن دو را عمیق تر می‌سازد. (نجفی ابرندآبادی، ۸۹-۱۳۸۸: ۴۱)

به نظر می‌رسد با حاکمیت الگوها و نگرش‌های امنیت‌گرا بر ساختار و عملکرد پلیس، شهروندان، به جای آنکه در کنار پلیس و پذیرای اوامر و نواهی آن باشند، در مقابل آن قرار می‌گیرند. این وضعیت شکننده و ناهنجار را در نوع خود، می‌توان منبع فزاینده ترس از بزه‌دیدگی محسوب کرد. از سوی دیگر، چنین شرایطی، خطر کاهش اقتدار مشروع و حقانیت دستگاه عدالت کیفری و نظام سیاست جنایی را به همراه دارد. متعاقب این وضعیت، موازین حقوق شهروندی که بر اساس آن‌ها، در تعامل دو سویه حاکمیت و اجتماع، اولویت و برتری با حقوق شهروندان است و صیانت از امنیت عمومی، هرگز نمی‌تواند مبنایی برای نقض این حقوق شود، به شدت در معرض تهدید و سرکوب قرار می‌گیرند.

۵- تجاوز از حدود صلاحیت‌های قانونی از سوی پلیس و نقض حقوق شهروندی

گاه ممکن است نیروهای پلیس، از استانداردهای مشخصی که برای به انتظام درآوردن کنش‌ها و تصمیمات و اقدامات این نهاد در نظر گرفته شده، تعدی و تجاوز داشته باشد که این امر، می‌تواند به نقض آشکار حقوق شهروندی منتهی گردد. در این قسمت، سعی می‌شود این مقوله، بیشتر بررسی گردد. بدین منظور، ابتدا ترجیح امنیت حکومت بر حقوق شهروندان و سپس، تکوین اندیشه اقتدارگرایی پلیس، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۵-۱- ترجیح امنیت حکومت بر حقوق شهروندان

ترجیح امنیت ملی و نظم عمومی بر حقوق شهروندی افراد، به ویژه از سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی تشدید شد. دولت‌های مدعی بزه‌دیدگی، با تأکید بر اینکه حملات تروریستی به مراکز تجاری و دفاعی ایالات متحده ممکن است علیه آن‌ها نیز ارتکاب یابد، بر آن شدند تا حقوق ناظر بر حفظ حریم خصوصی شهروندان مظنون و غیر مظنون را تحت لوای پیشگیری وضعی از جرم و بر اساس نظریات نوین مطرح در جرم‌شناسی و حقوق کیفری امنیت‌مدار، به شدت کم‌رنگ و یا بی‌اثر سازند. چیرگی راهبرد امنیت‌گرا و رویکرد ریسک‌مدار بر عدالت کیفری موجب شد گفتمان غالب در سیاست جنایی در دهه اخیر، بر پایه «امنیت‌محوری» و نه «حقوق بشر محوری» استوار گردد. در گفتمان جدید - تحت عنوان نهضت «کیفرشناسی نوین» نیز - از یک سو نظارت بر شهروندان، به نحو فوق‌العاده ای تشدید می‌شود و از سوی دیگر، راهبرد بازپروری و پیشگیری نفی می‌گردد. با گسترش شبکه کنترل اجتماعی رسمی و دولتی و یا از طریق محدود سازی و گاه، حذف حقوق و آزادی‌های فردی در قالب سیاست عدم اغماض نیز راهبردهای امنیت‌گرای پلیس، جلوه‌گر و عملیاتی می‌گردند. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۹۱: ۴)

بروز جلوه‌هایی از جنبش سرکوبگری کیفری و امنیت‌مداری جنایی را می‌توان از جمله مهم‌ترین موقعیت‌های ظهور محدودیت‌های کارکردی حقوق کیفری دانست. به دیگر سخن، اگرچه وجود قانون کیفری برای تمییز هنجارها از ناهنجاری‌ها و تعیین الگوی رفتار قانونی برای شهروندان در هر جامعه‌ای ضروری است لیکن در ایجاد جامعه‌ای سالم و قانونمند و تأمین و تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان، تنها از شداد و غلاظ کیفری نمی‌توان بهره برد. امکانات دستگاه عدالت کیفری، پرهیز از ایجاد و تقویت قلمروهای تبعیض‌آمیز، امکان سوء استفاده از طریق اجرای قانون، احتمال تضعیف قدرت اخلاقی حقوق کیفری، احتمال کاهش کارایی کیفرها، جرم‌زایی بالقوه‌ی نهادهای عدالت کیفری در پرتو فرایند برچسب زنی و ایجاد شرایط مجرمانه به واسطه جرم‌انگاری‌های افراطی و تطابق قانون کیفری با انتظارات عمومی و خواست اکثریت مردم، از جمله محدودیت‌های عملی توسعه قلمرو حقوق کیفری‌اند که در اقدامات پیشگیرانه و مقابله‌ای باید به آن‌ها توجه داشت. بی‌توجهی به این محدودیت‌ها و اتکاء صرف به توجیهات نظری و فلسفی در توسل به ساز و کار جرم‌انگاری و دیگر گونه‌های تعامل نظام عدالت کیفری با شهروندان از جمله از

طریق پلیس، می‌تواند حقوق کیفری را با چالش‌های جدی مواجه سازد و مشروعیت، جایگاه و کارکردهای آن را به پرسش بکشاند. (حبیب زاده و زینالی، ۱۳۸۴: ۲۳)

به موازات بروز این چالش‌ها، مشکلاتی نیز گریبانگیر رویه‌های علمی در سیاست جنایی از جمله راهبردها و اقدامات معمول از سوی نیروی پلیس هستند گرچه «نئولیبرالیسم»^۱، به اقتضای ماهیت وجودی و اصول نظری حوزه اعتقاد به جرم‌انگاری حداکثری ندارد اما اعتراضات ملت‌های غربی علیه دولت‌هایشان، به همراه بحران‌های مالی به وجود آمده و توسل دولتمردان به نظریه‌ها و راهبردهای اربعی و سرکوبی حقوق کیفری، عملاً دولت‌های غربی را به ورطه تضعیف و گاه، انکار حقوق شهروندی و در مقابل، ترجیح و تقویت امنیت ملی کشانده است. رویکرد نوین سیاست جنایی کشورهای غربی تحت عنوان «امنیت‌گرایی» و بالتبع، تشدید مداخله حقوق کیفری در حوزه حقوق و آزادی‌های شهروندی و تقویت ارباب و سرکوبگری از سوی مجریان قانون به ویژه نیروهای پلیس، موجب ابهام در تفاوت‌های سیاسی و حقوقی میان امنیت داخلی و خارجی، جرم و جنگ و پیشگیری و سرکوب شده است. (نجفی ابرندآبادی، ۱۳۸۸: ۵۴۱)

خانم «دلماش مارتی» کیفری‌دان شهیر فرانسوی معتقد است که مهم‌ترین ابهام، به وجه ساختن اعمال مجازات کیفری از رهگذر جدال میان رویکرد امنیت‌گرا و رویکرد حقوق بشری مربوط است؛ به نحوی که کارکرد ابزار حقوق کیفری (یعنی ضعف همکاری بین‌المللی و مبارزه با بی‌کیفرمانی مجرمان) را با کارکرد نمادین آن (یعنی تمایل به تحکیم و حمایت از ارزش‌های بنیادی حقوق بشری) در هم می‌آمیزد. (دلماش مارتی، ۱۳۸۸: ۸۵)

بدین ترتیب، امروزه شاهد ظهور راهبردهای سرکوبگر و امنیت‌محور در سیاست جنایی برخی کشورها هستیم. این امر، از جمله ناشی از افول دولت‌های اجتماعی یا حمایتی در غرب است. بدین صورت که مداخله دولت در امور اقتصادی، رفاهی و اجتماعی، به دلیل تنش‌ها و بحران‌های اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی و بین‌المللی، هر روز کمتر و بی‌اثرتر می‌شود و به مرور، جای خود را به مداخله افراطی دولت‌ها در امور کیفری و سرکوب و ارباب و هراس‌افکنی داده است. این رویداد، معلول فرایند ترجیح مقوله امنیت ملی بر حقوق شهروندی است. بدین ترتیب، یکی از خطرهای مهم ناشی از پیدایش نهضت‌های

۱- مقصود، ایده حاکم بر نظام سیاسی کشورهای قائل به بیشترین میزان آزادی برای شهروندان است.

سرکوبگر و اقدامات و سیاست‌های امنیت محور به ویژه از سوی پلیس، بی‌ثباتی و افول دولت‌های قانونمدار است که اساساً حافظ اصلی حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی به شمار می‌روند.

در چنین فضایی، بر مبنای اولویت‌داشتن مقوله امنیت قبل و بیش از مقوله‌های دیگر، انتقام‌جویی عمومی یا به تعبیر بهتر، انتقام‌جویی دولتی، خود را در قالب شدت عمل کیفری و مدیریت سختگیرانه‌ی کنترلی آشکار می‌سازد و بدین ترتیب، عدالت اجتماعی، جای خود را به عدالت کیفری محض می‌دهد و دولت حاکم، از «دولت حمایتی (دولت رفاه)» به «دولت حابس»، تغییر شکل می‌دهد. برخی جرم‌شناسان، از این فرایند، به «سیاسی شدن جرم‌شناسی و سیاست جنایی» نیز تعبیر کرده‌اند. (فتاح، ۱۳۷۷: ۱۹۳) در چند سال اخیر، تحت تأثیر برخی از وقایع ناگوار و به بهانه‌ی مبارزه با بزهکاری و با هدف استقرار امنیت، موضوع «مدیریت ریسک بزهکاری در چارچوب نظام کیفری»، به یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها و جهت‌گیری‌های سیاست جنایی تبدیل شده است. (ابراهیمی، ۱۳۸۹: ۱۴۳)

در چارچوب همین رویکرد جدید است که در چند سال گذشته، قانونگذاران برخی کشورها نظیر آلمان و فرانسه، در قبال حجم بزهکاری‌ها، به تقنین‌هایی متوسل شده‌اند که جنبه نظارت و مدیریت شدید بر بزهکاری، بر دیگر جنبه‌ها و ابعاد آن‌ها، اولویت و برتری دارد. تصویب این گونه مقررات، نشانه افول فلسفه‌ی بازپروری و بازگشت به «مدل فایده‌گرا» و افزایش سخت‌گیری‌های کیفری است که گاه، حریم حقوق و آزادی‌های شهروندی را با معضل جدی نیز مواجه می‌کند. این در حالی است که در «ششمین کنگره بین‌المللی حقوق کیفری ۱۹۷۴» در «بوداپست» - پایتخت مجارستان - با موضوع شیوه‌ها و ابزارهای حقوق کیفری، ۱- تلاش برای رسیدن به اهداف مورد نظر با حداقل سرکوبی و حداکثر بازپروری؛ ۲- تضمین رعایت کرامت انسانی و ۳- اجرای اصل قانونی بودن جرائم و مجازات‌ها به همراه تمام نتایج آن در فرایند رسیدگی‌های کیفری، به عنوان ابزارهای سیاست جنایی مطلوب معرفی شدند. (ابراهیمی، ۱۳۹۱: ۲۵)

باید اضافه کرد که دولت‌ها و سیاست‌های امروزی آن‌ها در راستای کنترل جامعه، بیش از پیش، امنیت‌مدار شده‌اند لیکن اصل اساسی، آن است که حفظ نظم، امنیت و آرامش جامعه، به عنوان اهداف کلاسیک و سنتی پلیس، به خودی خود نمی‌تواند توجیهی برای نقض حقوق بنیادین افراد از سوی این نیرو باشد. باید تأکید شود که حقوق کیفری، نه فقط

به دنبال پاسخ به تمایلات امنیت طلبانه جامعه معاصر بلکه ملزم به رعایت اصول حکومت قانون در یک جامعه‌ی دموکراتیک و انسان‌مدار است. در این وضعیت، نیل به هدف، توسل به هر وسیله‌ای را توجیه نمی‌کند. (پاک نهاد، ۱۳۸۹: ۴۱) اگر جز این باشد، ایجاد هراس و وحشت از بزه‌دیده‌ی اقدامات پلیسی‌شدن در میان شهروندان، حداقل رویدادی است که می‌تواند رخ دهد.

۵-۲- تکوین اندیشه اقتدارگرایی پلیس

اتخاذ و اجرای سیاست‌ها و اقدامات امنیت محور در سیاست جنایی، به تدریج موجب تکوین و تحکیم تفکری می‌گردد که بر اساس آن، اقدامات پلیس - به عنوان بارزترین نهاد عملیاتی سیاست‌های کیفری امنیت‌گرا - به سوی اقتدارگرایی سوق می‌یابد. بدین ترتیب، اقتدار سازمانی پلیس، نه به عنوان راهکاری برای استقرار امنیت عینی و واقعی در جامعه، بلکه به مثابه «راهبرد فراگیر تحکّم و زورمندی» به منظور تحمیل ارزش‌ها و هنجارها برای افراد به کار گرفته می‌شود. این در حالی است که امروزه جرم‌شناسان و حقوقدانان کیفری، توجه ویژه‌ای به جایگاه و موقعیت پلیس در اجرای سیاست جنایی مورد نظر حاکمان دارند. نقش پلیس، به ویژه از آن رو دارای اهمیت است که تعامل این نهاد با شهروندان، نخستین سطح ارتباط شهروندان با قوای عمومی و در عین حال، بارزترین و آشکارترین سطح است؛ به نحوی که عموم مردم، همواره مختصات نظام عدالت کیفری را با پلیس و الگوهای تعاملی آن می‌سنجند و می‌شناسند.

از سوی دیگر، این مرحله، به این دلیل نیز مورد عنایت خاص حقوقدانان قرار گرفته که امکان بیشترین تعرض به حقوق بنیادی و اساسی افراد، در آن دیده می‌شود. بنابراین، امروزه با توجه به جایگاه پلیس، وضع قوانین و مقررات محدودکننده و متعّض به حقوق بنیادی بشر و توسل به شیوه‌ها و اقدامات پیشگیرانه با هدف کاهش جرم و ایجاد و احیاء امنیت بیشتر برای جامعه، بر سیاست جنایی نظام‌های مختلف تأثیر گذاشته است. در راستای تحلیل چنین سیاست جنایی‌ای، تلاش‌های صورت‌گرفته در سطح بین‌المللی از طریق وضع و تصویب اسناد و مقررات الزامی یا توصیه‌ای را نیز باید مورد نظر قرار داد. با وجود این، گسترش و تعمیق سیاست جنایی امنیت‌گرا - که بر اندیشه‌های جدید محافظه‌کارانه‌ی جرم‌شناختی استوار است - در دهه اخیر، موجب بروز نگرانی‌هایی شده که

عبور از سیاست‌های پیشگیرانه و حرکت به سوی سیاست‌های قهرآمیز و سرکوبگرانه، از پیامدهای بارز آن است. (سیداصفهانی، ۱۳۸۸: ۳۹۸)

این در حالی است که برخی معتقدند: «امروزه موانع و محدودیت‌های [پیش روی] راه‌حل‌های واقع‌گرایانه، متفاوت و جدی‌تر است و آن عبارت است از مانع حقوق بنیادین [بشری] که ... در حقوق بین‌الملل (کنوانسیون اروپایی حقوق بشر) که ارزش بالاتری نسبت به قانون داخلی دارد، به صراحت آمده است، ... [آموزه حقوق بنیادین] با ممنوع کردن توسل به کیفر مرگ، نفی شکنجه، رفتارهای غیرانسانی یا موهن، احترام به کرامت انسانی و آزادی فردی و حق‌ها- تضمین‌ها، چیزی همانند قلب این حوزه را تشکیل می‌دهد. این حق‌ها- تضمین‌ها علاوه بر اعمال تضمین‌های عام (به ویژه حق‌های دفاعی و حق بهره‌مندی از دادرسی عادلانه) در موضوع‌های کیفری، تضمین‌های خاص در این زمینه را نیز دربردارند. از جمله این تضمین‌ها می‌توان به اصل قانونی بودن جرم و کیفر، عدم تسری قانون‌های کیفری شدید به گذشته، تسری قانون‌های کیفری خفیف‌تر به گذشته، اصل ضرورت و تناسب کیفرها، حق بهره‌مندی از فرض بی‌گناهی و حق بهره‌مندی از منع دخالت خودسرانه در سلب آزادی اشاره کرد. در اینجا چارچوب و محدوده نقض‌ناپذیری وجود دارد که سیاست جنایی در درون و محدوده آن می‌تواند با توجه به ضرورت مبارزه با بزهکاری، ادامه حیات دهد...» (گسن، ۱۳۸۸: ۸۳۹)

متأسفانه در میان سیاست‌ها و راهبردهای اقتدارگرایانه و امنیت محور مورد استفاده پلیس، آموزه‌هایی از قبیل آنچه به آن‌ها اشاره شد، به شدت بی‌اثر می‌گردند. تدابیر سختگیرانه پلیسی، از یک سو به دلیل ضعف ساز و کارهای سنتی نظارت و کنترل‌های غیررسمی ناظر بر روابط بین اشخاص در جوامع پیشرفته و از دیگر سو، به واسطه سوءاستفاده‌های دولت‌هایی که به بهانه تأمین امنیت داخلی و خارجی، به موازین حقوق بشری پایبند نیستند، به کار گرفته می‌شوند اما ناگفته پیداست که امنیت پایدار، در گرو تحقق خواسته‌های به حق و مسلم شهروندان است یعنی احترام به کرامت انسانی افراد بشر که از رهگذر آن، حفظ و ارتقاء حقوق شهروندی، بیش از پیش اهمیت می‌یابد. «پاسداشت کرامت انسانی»، یکی از ارزش‌های اخلاقی است که از گذشته به عنوان یک واقعیت اخلاقی، ادیان آسمانی و انسان‌های فرهیخته اجتماع، به آن آگاهی داشته و در عین حال، این مقوله از مطالبات آن‌ها نیز بوده است. امروزه در پی رشد و شکوفایی فکری انسان و بروز

رخداد‌های اجتماعی به ویژه جنگ جهانی اول و دوم، ارزش کرامت انسانی شناسایی گردیده، اندک‌اندک، آگاهی درباره آن و مقتضیات آن، رو به گسترش و تزايد نهاده است.

بدین ترتیب، از پاسداشت کرامت انسانی، به عنوان یکی از بنیادهای نظم اجتماعی نوین می‌توان یاد کرد. این رویکرد، به قلمرو سیاست جنایی و به عرصه تعامل نهادهای مجری عدالت کیفری از جمله پلیس با مردم نیز راه یافته است. (قماشی، ۱۳۹۰: ۸۹) این نگرش، اما در جریان اقتدارگرایی پلیس - که در قالب استقرار امنیت به هر قیمت، ولو به بهای زوال حقوق انسانی متجلی می‌گردد - فاقد معناست در حالی که متولیان نهاد پلیس باید بر این موضوع مهم واقف باشند که قوانین کیفری، فی نفسه نقش ارزش‌ساز ندارند و دیدگاه ابرارمند نسبت به حقوق کیفری و استفاده از آن در راستای هم‌نوآوری گروهی در قالب راهبردهای اقتدارگرایانه، محکوم به شکست است. «منتسکیو» می‌گوید: «فساد جامعه بر دو قسم است: یک، هنگامی که توده مردم، قانونی را مراعات نمی‌کنند. این درد، چاره‌پذیر است و دیگر آنکه قوانین، توده مردم را فاسد می‌کند که این درد، درمانی ندارد زیرا درد، ناشی از خود درمان است...» (جوانمرد، ۱۳۹۰: ۱۷۸)

به نظر می‌رسد تحمیل یک ارزش جدید از رأس حکومت به بدنه فرهنگ مردم، با توسل به زور و تهدید و سرکوب، تنها موجبات ایجاد وحشت و هراس در جامعه و برهم خوردن امنیت اجتماعی توسط کنشگران هیأت حاکمه را رقم خواهد زد. استفاده حداکثری از ضمانت اجرای کیفری، از جمله از رهگذر اجرای تدابیر اقتدارگرا از سوی پلیس، زمانی که بستر جامعه برای پرورش مجرمین مساعد است، نه تنها در بلندمدت پاسخگو نخواهد بود بلکه اعتبار قوانین کیفری را نیز در میان توده‌های مردمی، به مرور تنزل می‌بخشد. سوق عملکردهای پلیس به سوی اقتدارگرایی، به تدریج، منجر به شکل‌گیری و تقویت پدیده «نظامی‌شدن عدالت کیفری» شده است؛ رویکردی که بر خلاف سیر متعارف و غالب تحولات انسان‌گرایانه در عدالت کیفری، تمایل جدی به اعاده حقوق کیفری خصم پیشه و کارگزاری نظامی (جنگی) در سیاست جنایی دارد. این وضعیت، هرگز بر اساس آموزه‌های حقوق شهروندی و حقوق بشر، قابل دفاع نیست.

نتیجه گیری

نهاد پلیس، در دنیای امروز و در جوامع انسانی متمدن که الگوها و رویه های منسجم از حاکمیت قانون در عملکرد حاکمیت ها و نظام های سیاسی به چشم می خورد، یکی از مهم ترین ابزارها و سازوکارها در جهت اعمال اقتدار عمومی از سوی حکومت ها و نظارت و پایش دائمی بر رفتارها و کنش ها و بازوری اجرایی حکومت ها در راستای تأمین و تضمین امنیت پایدار در جوامع انسانی است.

بنابر شواهد تاریخی، به نظر می رسد نهاد پلیس، ریشه در نهاد حسبه دارد که در فقه اسلامی و به صورت سنتی، به مثابه بخش مهم و اجرایی تشکیلات اداری و قضایی در جوامع قدیم، پیش بینی شده بود و به طور مشخص، چهار رسالت و وظیفه اصلی را مد نظر داشته است: ۱- نظارت دائمی بر کاسب ها و صنف ها و پیگیری موارد احتکار کالا، کم فروشی، تقلب در فروش و ...، ۲- نظارت عمومی بر امور روزمره شهروندان به ویژه در شب ها به وسیله گشت زنی در محله ها و جلوگیری از نزاع ها و سرقت ها، ۳- ارائه گزارش های دائمی به متولیان نهادهای حاکمیتی و قضایی برای پیگیری جرائم ارتكابی و دستگیری مجرمان و محاکمه آن ها، ۴- امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از نقض حدود الهی در قلمرو جامعه مسلمانان.

نهاد حسبه در فقه سنتی اسلامی و در حکمرانی های قدیم، به عنوان نهادی با صلاحیت ها و وظایف و تکالیف مشخص در راستای نظارت بر جامعه و جلوگیری از بروز بحران ها و ناهنجاری ها شناخته می شود. در طول تاریخ، این نهاد دچار تحولات مهمی شده و به مرور زمان، ساختار و تشکیلات متفاوتی از زمان ظهور خود یافته است و به نظر می رسد نهاد پلیس در حقوق عرفی موضوعه امروز، شکل تکامل یافته نهاد حسبه در فقه سنتی اسلامی است و همان وظایف اولیه را بر عهده دارد و در عین حال، رسالت های مهم دیگری نیز برای آن تعریف و مشخص شده است.

پلیس در دنیای امروز و در جوامع انسانی معاصر، در راستای پلیسی گری، مبتنی بر یک سری استاندارد مشخص اقدام می کند. این استانداردها بر اساس مقررات و قوانین مصوب راجع به ساختار و تشکیلات و وظایف مشخص پلیس و نیز بر اساس تجربه های عینی و عملی از پلیسی گری این نهاد، شکل گرفته اند. فرض کلی این است که انتظار

اصلی از پلیس، اقدام و عمل بر اساس این استانداردهاست تا در سایه پلیسی گری این نهاد، حقوق بشر و حقوق شهروندی افراد جامعه تأمین و تضمین شود و در عین حال، شرایط برای نقض قانون و هنجارگریزی مسدود گردد. بنابراین، گزاره نیست اگر ادعا شود که حوزه اقدام پلیس در جوامع امروزی، بر اساس اصل احترام به حقوق بشر و حقوق شهروندان شهروندان ترسیم شده و توقع از پلیس نیز این است که بر اساس این اصل، با طبقه شهروندان در ارتباط و تعامل قرار گرفته و به ایفای وظایف و تکالیف مبادرت ورزد.

با این حال، خروج پلیس از استانداردهای رفتاری مشخص شده، می تواند به وضوح، زمینه ها و بسترهای نقض و پایمالی حقوق مسلم شهروندان را فراهم می کند که این وضعیت، به ویژه در سیاست های جنایی امنیت گرا مشهود است. در این باره می توان گفت گفتمان نظری حاکم بر نظام عدالت کیفری و نهادها و تأسیسات آن از جمله پلیس، به سوی امنیت محوری سوق می یابد و از این رهگذر، متولیان عدالت کیفری، ابتدا به توجیهات نظری به منظور تحکیم اندیشه امنیت گرایی در سیاست ها و اقدامات متوسل می شوند و سپس، بر اساس مبانی نظری مورد نظر خود، راهبردهای امنیت گرا را به اجرا خواهند گذاشت. در رابطه با تغییر نگرش ها و رویکردها، دو شاخصه اصلی را می توان برشمرد؛ یکی ترجیح امنیت بر حقوق شهروندی و دیگر، اقتدارگرایی پلیس. ترجیح امنیت ملی و نظم عمومی بر حقوق شهروندی، به ویژه از سپتامبر ۲۰۰۱ میلادی تشدید شد و بدین ترتیب، گفتمان غالب در برخی کشورها در دهه اخیر، بر پایه «امنیت محوری» و نه «حقوق شهروندی» استوار گردیده است. چیرگی راهبرد امنیت گرا و رویکرد مدیریت خطر، بروز جلوه های مهمی از امنیت گرایی پلیسی به ویژه «جنبش سرکوبگری کیفری» را موجب شده است. براساس آموزه جدید، حکمرانان، به بهانه صیانت از امنیت، حتی می توانند حقوق شهروندی را نیز نادیده بگیرند؛ زیرا امنیت را برترین اولویت می پندارند. اتخاذ و اجرای سیاست ها و اقدامات امنیت محور در سیاست جنایی، به تدریج، موجب تکوین و تحکیم تفکری می گردد که برابر آن، پلیس، به عنوان بارزترین نهاد عملیاتی سیاست های کیفری امنیت گرا، به سوی اقتدارگرایی سوق می یابد و بدین ترتیب، اقتدار سازمانی پلیس، نه به عنوان راهکاری برای استقرار امنیت عینی و واقعی در جامعه بلکه به مثابه راهبرد فراگیر تحکیم و زورمندی، به منظور تحمیل ارزش ها و هنجارها بر افراد به کار گرفته می شود.

در میان سیاست ها و راهبردهای اقتدارگرایانه و امنیت محور مورد استفاده پلیس، آموزه هایی از قبیل دادرسی عادلانه، حقوق بشر، حقوق شهروندی، کرامت ذاتی انسان و... به شدت بی اثر می گردند. تدابیر سختگیرانه پلیسی، از یک سو به دلیل ضعف ساز و کارهای سنتی نظارت و کنترل های غیررسمی روابط بین اشخاص و از دیگر سو، به واسطه سوء استفاده های دولت هایی که به بهانه تأمین امنیت داخلی و خارجی، موازین حقوق بشری را نادیده می گیرند، به کار گرفته می شوند اما ناگفته پیداست که امنیت پایدار، در گرو تحقق خواسته های به حق شهروندان است یعنی احترام به کرامت ذاتی افراد نوع بشر که از رهگذر آن، حفظ و ارتقای حقوق شهروندی، بیش از پیش اهمیت و ضرورت می یابد.

سوق عملکردهای پلیس به سوی اقتدارگرایی و امنیت محوری، به تدریج، منتهی به شکل گیری و تقویت پدیده ی «نظامی شدن عدالت کیفری» شده است؛ رویکردی که بر خلاف سیر متعارف و غالب تحولات انسان گرایانه در عدالت کیفری، تمایل جدی به اعاده حقوق کیفری به کارگزاری جنگی (نظامی) دارد. در این رویکرد، برداشت جنگ از جرم، فهم جنگجو از بزهکار، تعبیر از بزهکاری به دشمنی، احاله مسئولیت نهادهای پلیسی و قضایی به نهادهای امنیتی و نظامی، سلب حقوق انسانی مظنونین و متهمین و محکومان و تحمیل مدیریت نظامی بر تمام یا بخش هایی از نظام عدالت کیفری، گماشتن نظامیان بر مسندهای پلیسی و قضایی، تحریف مفاهیم شهروندمدار عدالت کیفری از جمله پیشگیری از جرم و انحراف، تعارض با قانون و... جلوه های بارز و آشکار اقتدارگرایی و امنیت محوری پلیسی را به نمایش می گذارند. به نظر نمی رسد پیامدهای ناگوار چنین نگرشی، بر کسی پوشیده باشد. کمترین عاقبت استقرار و تحکیم چنین رویکردی، شکل گیری فضای وحشت و رعب از مواخذه های بی وجه و گاه و بیگاه پلیس به عنوان نماینده دستگاه عدالت کیفری در جامعه و در بین شهروندان است.

پیامد ترجیح امنیت بر حقوق شهروندی و به دنبال آن، تکوین و تحکیم اندیشه اقتدارگرایی پلیس، تغییر الگوها و روش های مورد استفاده ی این نیرو است. با تسلط فهم امنیت محور و نگاه امنیت مدار بر خط مشی های پلیس، راهبردهای امنیت گرا نیز از سوی این نهاد به اجرا گذارده می شوند. برآیند اجرای همه این راهبردها، استیلاء فضای هراس و بیم از احتمال برخورد خشن و سرکوبگرانه ی پلیس در بین شهروندان است. در روش ها و الگوهای جدید مورد استفاده پلیس، رویکرد مدیریت خطر، محور و مبنای اصلی است و

براساس آن، سختگیرانه ترین و غیرقابل انعطاف پذیرترین راهکارها در راستای مقابله با بزهکاری ها و اعاده امنیت و نظم عمومی از دست رفته به جامعه، به اجرا در خواهند آمد؛ از جمله ساز و کارهای اصلی در این میان، «عوام گرایی کیفری» - به معنای اولویت دادن به خواسته های مردم در برابر نظرات کارشناسان در مورد شیوه برخورد با بزهکاران - است.

در این سیاست، مجریان عدالت کیفری، با استفاده از قابلیت ها و توانمندی های ابزارهای اطلاع رسانی و هدایت افکار عمومی و با ارائه آمار و اطلاعاتی که گاه، درستی آن ها نیز مورد تردید است، اقدامات خود در راستای اتخاذ و اجرای سیاست های امنیت گرا را توجیه می کنند و اوضاع را به گونه ای جلوه می دهند که گویی، همه شهروندان از آن ها خواسته اند که به شدیدترین صورت، با ناقضان امنیت عمومی برخورد کنند و در این مسیر، حتی اگر کمترین توجهی به حقوق شهروندی متهمین و مجرمین نیز صورت نگرفت، اهمیت ندارد. این در حالی است که به تناسب افزایش میزان خشونت و سختگیری از سوی پلیس در تعامل با شهروندان، بر درجه هراس و ناامنی شهروندان نیز افزوده خواهد شد. بنابراین، توسل پلیس به راهبردهای عوام گرایانه، به منظور توجیه عملکرد قهرآمیز در راستای برقراری نظم و امنیت، تنها و تنها یک «جامعه پادگانی» را شکل می دهد که ساکنین آن، همواره تحت نظارت و کنترل هستند و کوچکترین حرکت خلافی از آن ها، مورد شدیدترین توبیخ ها قرار خواهد گرفت. در چنین وضعیتی، پیدایش و تقویت احساس ترس و ناامنی، بسیار مبرهن خواهد بود.

سیاست ها و الگوهای امنیت مدار پلیس، صرف نظر از اینکه از منظر یک سیاست جنایی سنجیده و کارآمد، قابل تأمل و تردیدند، از حیث انطباق و عدم انطباق با موازین و آموزه های حقوق بشری (یعنی حقوقی که انسان، از آن رو که یک انسان است، از آن ها برخوردار است) و نیز حقوق شهروندی (یعنی حقوقی که انسان، بر اساس رابطه ی تابعیتی که نسبت به نظام سیاسی متبوع خود دارد، از آن ها بهره مند است) نیز قابل تحلیلند. توسل حاکمان به بهانه های امنیتی به منظور اعمال شداد و غلاظ کیفری، دیواری مرتفع از بی اعتمادی میان دولت و شهروندان بنا می کند و در این شرایط، شهروندان، حکومت را نه قوای تضمین کننده ی حقوق و آزادی های مسلم خویش بلکه برعکس، بزرگ ترین تهدید و ناقض آن ها می پندارند؛ لذا مداخلات سزاگرای حکومت در قلمروی زندگی و حریم خصوصی خود را برنتابیده، آن ها را نوعی فضولی بلاوجه قلمداد نموده و به راحتی، از اوامر

و نواهی قوای حاکم تمکین نکنند. بر همین اساس است که از منظر آموزه ها و موازین جرم شناسی انتقادی - که بر خلاف فرض اولیه، خود نهادها و تأسیسات عدالت کیفری را عامل ازدیاد ناامنی و مجرمیت می پندارد - سیاست جنایی اقتدارگرا، فاقد مشروعیت است. چنین وضعیتی، نه تنها با استانداردهای رفتاری که از قدیم برای نهاد پلیس در ارتباط با شهروندان تعریف شده در تعارض است، بلکه اساساً با موازین و اصول شناخته شده در دنیای امروز در ارتباط با نحوه پلیسی گری نیز در تغایر است و به وضوح، حقوق شهروندی را نقض کرده و یا در معرض نقض شدید قرار می دهد.

منابع

- ابراهیم زاده گرجی، رضاعلی(۱۳۹۱)، «ضرورت عقلانی شدن امر به معروف»، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۳۰۶ و ۳۰۷، خرداد و تیر.
- ابراهیمی، شهرام(۱۳۸۹)، «ارزیابی تحولات اخیر سیاست کیفری در قبال بزهکاران مزمن در پرتو موازین حقوق بشر»، پیشگیری از تکرار جرم(مجموعه مقالات)، نشر میزان، چاپ سوم.
- ابراهیمی، شهرام(۱۳۹۱)، «بازپروری عادلانه مجرمان»، دو فصلنامه علمی- پژوهشی آموزه‌های حقوق کیفری، شماره ۳، بهار و تابستان.
- آریانپور، عباس(۱۳۸۷)، فرهنگ فارسی، جلد دوم، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ نوزدهم.
- بادکوبه، احمد(۱۳۸۰)، «اولین نشانه های نهاد حسبه در سرزمین های اسلامی»، فصلنامه حکومت اسلامی، شماره ۷.
- پاک‌نهاد، امیر(۱۳۸۹)، مدیریت ریسک جرم، نشر میزان، چاپ اول.
- جوان آراسته، حسین(۱۳۹۰)، «قلمرو شرعی و قانونی امر به معروف و نهی از منکر حوزه مردم نسبت به یکدیگر»، مجله مطالعات انقلاب اسلامی، شماره ۲۷، زمستان.
- جوانمرد، بهروز(۱۳۹۰)، تسامح صفر؛ سیاست کیفری سختگیرانه در قبال جرائم خُرد، نشر میزان، چاپ سوم.

جهانبخش، ثواقب و شهاب شیدانی (۱۳۹۵)، «کارکرد نهاد حسبه در برقراری امنیت اجتماعی شهرها»، مجله تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، دوره ۷، شماره ۲۴، پاییز.

حبیب‌زاده، محمدجعفر و امیرحمزه زینالی (۱۳۸۴)، «درآمدی بر برخی محدودیت‌های عملی جرم‌انگاری»، نامه مفید، شماره ۴۹.

دلماش مارتی، می ری (۱۳۸۸)، «پارادایم جنگ علیه جرم»، ترجمه روح‌الدین گُرد علیوند، تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۸۹)، لغتنامه فارسی، جلد ششم، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهل و نهم.

روشن، محمد (۱۳۹۲)، پلیس قضایی کودکان و نوجوانان، انتشارات جنگل، چاپ سوم. سیداصفهان‌ی، سیدحسام‌الدین (۱۳۸۸)، «نقش پلیس در پیشگیری از بزهکاری کودکان و نوجوانان»، تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.

صرامی، سیف‌الله (۱۳۷۷)، حسبه یک نهاد حکومتی، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، چاپ اول.

صرامی، سیف‌الله (۱۳۸۹)، «نهاد حسبه در منابع فقه شیعه»، نامه مفید، شماره ۲. طبرسی، ابوالفضل بن حسن (۱۳۹۵ ق)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه و تحقیق علی اکبر غفاری، المکتبه الاسلامیه، قم، چاپ پنجم.

طوسی، شیخ طائفه ابوجعفر محمد بن حسن بن علی (۱۴۱۸ ق)، تهذیب الاحکام فی شرح المقتعه، ترجمه و تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، الطبعة الرابعة.

عباسی، سمیه و انور کاشفی (۱۳۹۷)، نهاد پلیس در ساختار ایران، انتشارات پژوهشگاه پلیس، چاپ سوم.

عمیدزنجانی، عباسعلی و لطفعلی عنایتی (۱۳۸۶)، «الگوی امنیت در جامعه اسلامی و سازوکار امر به معروف و نهی از منکر»، مجله نگرش راهبردی، شماره ۷۹ و ۸۰، اردیبهشت و خرداد.

عمید، حسن (۱۳۹۲)، فرهنگ فارسی عمید، جلد دوم، انتشارات امیرکبیر، چاپ بیست و ششم.

فتّاح، عزت (۱۳۷۷)، «آینده جرم‌شناسی و جرم‌شناسی آینده»، ترجمه و توضیح اسماعیل رحیمی‌نژاد، نامه مفید، شماره ۱۴، تابستان.

قماش، سعید (۱۳۹۰)، «کرامت انسانی؛ راهبرد نوین سیاست جنایی»، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، دوره جدید، شماره ۱، بهار و تابستان.

کاملی، حسن (۱۳۸۹)، واکاوی ساختار، اختیارات، وظایف و عملکرد نهاد نیروی انتظامی از منظر حقوق عمومی، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق عمومی، دانشگاه شهید بهشتی.

گَسَن، ریمون (۱۳۸۸)، «تحولات سیاست جنایی در دمکراسی‌های غربی»، ترجمه شهرام ابراهیمی، تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.

ماوردی، ملاعلی (۱۴۰۶ ق)، الاحکام السلطانیة، مکتب الاعلام الاسلامی، چاپ دوم.

مرتضوی، محمود (۱۳۸۶)، حسیبه در فقه شیعه، انتشارات پیروز، چاپ اول.

منصوری، بهمن (۱۳۸۰)، «امر به معروف و نهی از منکر از دیدگاه امام علی (ع)»، مجله دانش انتظامی، شماره ۱۰، پاییز.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۸۹-۱۳۸۸)، سیاست جنایی (تکنیک های حقوق کیفری و جرم شناسی انتقادی)، جزوه درسی دوره دکتری حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه شهید بهشتی، نیمسال اول تحصیلی.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۹۱)، «درباره امنیت شناسی (از حق بر امنیت تا حق بر تأمین)»، دیباچه در: رضوانی، سودابه، مدیریت انسان‌مدار ریسک جرم، نشر میزان، چاپ اول، پاییز.

نجفی ابرندآبادی، علی حسین (۱۳۸۸)، «کیفرشناسی نو-جرم‌شناسی نو (درآمدی بر سیاست جنایی مدیریتی خطرمدار)»، تازه‌های علوم جنایی، نشر میزان، چاپ اول، بهار.

نوری طبرسی، میرزا حسین (۱۹۹۱ م)، مستدرک الوسائل و مستنبط المسایل، مؤسسه آل‌البیت (ع).

Income on police posting from the perspective of feghh and civil rights

Authors

Esmat Askari

Abstract

The police, in political and legal systems, is one of the most important institutions of public governance by the ruling power of society. Today, the police are formally, based on specific competencies, the tools of governments to ensure and ensure lasting security in society and to combat crime and behavioral disorders. This imposes important missions on the police. In traditional Islamic jurisprudence, we do not encounter the word police and basically the institution of policing is one of the innovations of Western customary law. In order to monitor behaviors, direct behaviors and prevent behavioral deviations. On the other hand, today, the scope of activities and competencies of the police institution is clearly linked to the realm of individual citizenship rights in such a way that any wrongdoing Rules and conflicts with professional standards and laws and regulations adopted in the field of police action, can easily lead to violations of civil rights. In this article, while examining the definition of police in customary law, the institution of Hasbeh in traditional Islamic jurisprudence and its similarity with the police institution in customary law today is examined. The function of the police in protecting civil rights has also been examined. The type of this research is fundamental and its approach is descriptive-analytical, its method is library study and the data collection tool in it is taking notes.

Key words: Police, Hesbah, Traditional Feghh Sovereignty, Citizenship Rights.